

تحلیل انتقادی «نقصان عقول زنان»

مبنتی بر کاربردهای واژه عقل در روایات*

□ جواد ابراونی^۱

چکیده

روایات «نقصان عقول زنان» از جمله روایات چالش‌برانگیزی است که خاستگاه شبهاتی پیرامون شأن و جایگاه زن شده است و به همین جهت، در نوشته‌هایی مورد بحث قرار گرفته است. از سوی دیگر، روایات مذکور، مسئله «معادل بودن شهادت دو زن با شهادت یک مرد» را با موضوع «نقصان عقول زنان» پیوند داده است، در حالی که در آیه مرتبط در قرآن چنین چیزی وجود ندارد و طبعاً این پرسش رخ می‌نماید که چه ارتباطی بین این دو مقوله برقرار است؟ از سوی سوم، روایات باب عقل در متون حدیثی نیز از جهاتی متعارض نما به نظر می‌رسد؛ از جمله مسئله امکان یا عدم امکان افزایش و کاهش عقل فرد.

این تحقیق که به شیوه کتابخانه‌ای و روش توصیفی تحلیلی سامان یافته است، بر این فرضیه استوار است که تحلیل صحیح روایات «نقصان عقول زنان»، پیوند آن با مسئله شهادت زن و نیز

مشورت با زن، و رفع پاره‌ای تعارض‌های ظاهری، مبتنی بر تحلیل و تبیین صحیح «کاربردهای واژه عقل» در روایات است که در این تحقیق به گونه مستدل ارائه شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد عقل در روایات سه کاربرد مهم دارد و کاربرد سوم یعنی «عقل اکتسابی و تجربه» مقصود از روایات نقصان عقول می‌باشد و این معنا، ارتباطی با ارزش و جایگاه زن و ارزش‌گذاری در این زمینه ندارد.

واژگان کلیدی: نقصان عقول زنان، شهادت زن، مشورت با زن، مفهوم عقل

طرح مسئله

در برخی روایات و از جمله در نهج البلاغه، موضوع «نقصان عقول زنان» مطرح شده است: «إِنَّ النِّسَاءَ... نَوَاقِصُ الْعُقُولِ» (سید رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۷۹)؛ به‌راستی زنان... در عقل ناقص‌اند «عن النبی ﷺ: مَا رَأَيْتُ مِنْ نَوَاقِصِ عُقُولٍ... أَذْهَبُ بِقُلُوبِ ذَوِي الْأَلْبَابِ مِنْكُمْ» (نسائی، ۱۳۴۸: ۴۰۱/۵)؛ ناقص عقل‌هایی را که قلب‌های خردمندان را برابیند همچون شما هرگز ندیدم.

این مسئله در روایات با دو مسئله دیگر مرتبط شده است: نخست: معادل‌بودن شهادت دو زن با شهادت یک مرد: «وَأَمَّا نَقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ (مِنْهُنَّ) كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ» (سید رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۷۹)؛ و نقصان عقل آنان [از آنجا مشخص است که] شهادت دو زن مانند شهادت یک مرد است «وَأَمَّا نَقْصَانُ عُقُولِكُنَّ فَشَهَادَاتُكُنَّ إِنَّمَا شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ نِصْفُ شَهَادَةِ» (نسائی، ۱۳۴۸: ۴۰۱/۵)؛ اما نقصان عقل‌های شما از جهت شهادت شما است که شهادت یک زن نصف شهادت به‌شمار می‌رود. دوم: پرهیز دادن از مشورت با زن: «إِيَّاكَ وَ مُسَاوَرَةَ النِّسَاءِ... فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ يَجُرُّ إِلَى الْأَفْنِ...» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵۳/۱۰۰)؛ از مشورت با زنان پرهیز... چرا که نظر آنان، به سستی می‌کشاند. این مسائل ابهامات و پرسش‌هایی را مطرح کرده و به‌ویژه در عصر حاضر با فعالیت جنبش‌های فمینیستی در جهان، جزء چالش‌های معارف دینی با جایگاه و حقوق زن تلقی شده است.

ازسوی دیگر، مجموعه‌ای از روایات در باب عقل وجود دارد که در آغاز کتاب کافی «کتاب العقل و الجهل» و دیگر منابع حدیثی گردآوری شده و محتوای برخی از

آنها در نگاه نخست، با یکدیگر ناسازگار و متعارض به نظر می‌رسد؛ برای نمونه، در حالی که برخی از روایات از عدم امکان کم و زیاد شدن عقل انسان سخن به میان آورده‌اند، در برخی دیگر بر امکان آن تصریح شده است. تفصیل این روایات در ادامه خواهد آمد.

پرسش این تحقیق آن است که واژه «عقل» در روایات مورد بحث، در چه معنایی به کار رفته است؟ فرضیه تحقیق نیز این است که با تبیین معانی یا موارد کاربرد عقل در روایات، تحلیلی قابل قبول از روایات نقصان عقول زنان و ارتباط آن با بحث شهادت زن و مشورت با او به دست می‌آید و برخی از تعارض‌های ظاهری بین روایات عقل را نیز برطرف می‌سازد. این پژوهش مباحث سندی را مد نظر ندارد و با توجه به وجود مطلب مورد بحث در نهج البلاغه و نیز روایات معتبر باب عقل در کتب اربعه، بحث را با فرض صدور روایات از معصوم پی‌گیری می‌کند.

پیشینه بحث

درباره روایات نقصان عقول زنان و نیز مسئله شهادت زن و مشورت با او، تحقیقاتی وجود دارد؛ از جمله: حسینیان قمی (۱۳۷۶)، در مقاله «دفاع از حدیث ۲» با دفاع از احادیث نقصان عقول زنان و پاسخ به برخی از تحلیل‌ها در این باره، نتیجه گرفته است که فزونی عقل در مردان، در کنار فزونی عاطفه در زنان، بسیار واضح است. حکمت خداوند در آفرینش ایجاب می‌کند این تفاوت وجود داشته باشد و این معنا، مورد تأیید روایات و گفتار عالمان دینی است، مهریزی (۱۳۷۶)، در مقاله «تأملی در احادیث نقصان عقل زنان» پس از ذکر مقدمات پنجگانه و مروری بر روایات و آراء اندیشمندان اسلامی - در نقد مقاله پیش‌گفته - چنین نتیجه گرفته است که صرف نظر از بحث اعتبار سند این احادیث، تسرع در پذیرش دلالت آنها وجهی ندارد؛ چرا که دلالت حدیث در امور تکوینی، زمانی پذیرفته است که قطعی باشد، و از سوی دیگر، عقل در احادیث به معنای گونه‌گون آمده و عالمان دینی در معنای «نقصان عقل» احتمالات متعددی را مطرح کرده‌اند.

این تعدد معانی و تفسیرها، نه تنها ظهوری برای این احادیث باقی نمی‌گذارد، بلکه آنها را مجمل نیز می‌کند، حسینی کله‌رودی (۱۳۸۶)، در مقاله «مبنای محدودیت پذیرش شهادت زنان از دیدگاه کلامی و فقهی»، به اثبات این مطلب پرداخته است که ضمیمه ساختن شهادت زنان به شهادت مردان، نه تنها محرومیت از حقوق حقه زنان نیست؛ بلکه نوعی حمایت از ایشان در راستای تبعات شهادت است، مصدق صدقی (۱۳۸۷)، در مقاله «تفاوت حکم شهادت زن و مرد در فقه امامیه و فلسفه آن» در پی استدلال بر این مطلب است که باب شهادت ارتباطی با عقل و معقولات ندارد، بلکه آنچه در این باب مطرح است حس و محسوسات می‌باشد.

بنابراین، نابرابری ارزش شهادت زن و مرد نه دلیلی بر نابرابری توان ادراک آنها؛ بلکه تدبیری است از سوی شارع برای کم کردن احتمال خطا و اشتباه در اموری که به جان، حیثیت و موقعیت اجتماعی افراد بستگی دارد، پور مولا و افسر دیر (۱۳۹۳)، در مقاله «معناشناسی عقل در روایات ان النساء نواقص العقول» چنین دریافته‌اند که «نقص» در این روایات به معنای ضعیف شدن و «عقل» به معنای حافظه است.

قمشیان (۱۳۹۴)، در مقاله «بررسی روایات نقصان عقل زنان و تطبیق با روایت متخالف این معنا در بستر مطالعات جنسیت»، ضمن تشکیک در انتساب احادیث نقصان عقول زنان به معصومان براساس بررسی سندی و محتوایی، به این نتیجه رسیده که حتی به فرض صحت این احادیث نیز، تقبیحی متوجه زنان نیست، چراکه نوع عقل‌ورزی زنانه، متفاوت از مردان است؛ ولی در هیچ‌یک از تحقیقات موجود، تحلیل جامعی پیرامون «موارد کاربرد عقل در روایات»، مبتنی بر متن احادیث، و رفع برخی مطالب موهم تناقض در روایات، مطرح نشده است.

در این پژوهش، ضمن بررسی موارد کاربرد عقل و مشخص کردن هر یک از آنها در روایات محل بحث با ارائه دلایل و شواهد، مبحث موازنه شهادت دو زن با شهادت یک مرد و ارتباط آن با «نقصان عقول زنان» و نیز رابطه منع مشورت با زن با نقصان عقل در روایات، به تحقیق نهاده شده است.

کاربردهای واژه «عقل» در روایات

«عقل» در روایات به چند معنا به کار رفته است:

یک. «عقل طبیعی: قوه تشخیص و ادراک»؛ نیرویی در وجود هر انسان که او را از حیوانات متمایز می‌سازد. این نیرو، خدادادی است و دست خلقت در هر انسانی به ودیعت نهاده است. نقطهٔ مقابل عقل به این معنا در خود انسان، به ترتیب از شدت به ضعف عبارت‌اند از: «جنون» و «سفاهت»، که این دومی با تعبیر «جهل» نیز نمایانده می‌شود (جهل در برابر عقل^۱ و نه جهل در برابر علم). عقل بدین معنا همچنین از شرایط عامه تکلیف به‌شمار می‌رود و از این رو، فرد مبتلا به «جنون» اصولاً تکلیفی ندارد و فرد مبتلا به «سفاهت» نیز در همان حد، از تکلیف و سخت‌گیری در آن معاف می‌گردد.

نمونه‌ای از روایاتی که عقل را به این معنا به کار برده‌اند بنگرید:

«لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ... قَالَ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ لَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أُحِبُّ أَمَا إِنِّي إِيَّاكَ أَمُرُّ وَ إِيَّاكَ أَنْهِي وَ إِيَّاكَ أَعَاقِبُ وَ إِيَّاكَ أُثِيبُ» (کلینی، ۱۰/۱): هنگامی که خداوند عقل را آفرید فرمود: به عزت و جلالم سوگند که آفریده‌ای محبوب‌تر از تو خلق نکردم و تو را جز برای کسی که دوستش دارم کامل نکنم، به طور قطع من تنها به تو فرمان می‌دهم و تنها تو را نهی می‌کنم و تو را عقاب می‌کنم و پاداش می‌دهم. عبارت «خَلَقْتُ خَلْقًا» می‌تواند شاهد روشنی بر این مطلب باشد که مقصود از عقل در این روایت و مشابه آن، عقل طبیعی است که دست خلقت در هر انسانی قرار داده است.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رُفِعَ الْقَلَمُ... عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيَقَ» (تمیمی مغربی، ۱۳۸۳: ۱۹۴/۱)؛ رسول خدا ﷺ فرمود: قلم [تکلیف] از مجنون برداشته شد تا زمانی که عاقل شود.

۱. کلینی در ابتدای کتاب «کافی» بایی را گشوده است با عنوان «کتاب العقل و الجهل» و در آن، روایاتی را

نقل کرده که جهل در نقطهٔ مقابل عقل قرار دارد (نک: محمد بن یعقوب کلینی، ۱۰/۱-۲۹)

عقل به این معنا، به طور طبیعی و خدادادی شدت و ضعف دارد: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْعِبَادَ بِكُنْهٍ عَقْلِهِ قَطُّ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۲۳/۱)؛ امام صادق ع فرمود: رسول خدا ص هرگز با نهایت عقل خود با مردم سخن نگفت، آن حضرت خود فرمود: ما پیامبران مأموریم که با مردم به مقدار عقلشان سخن بگویم، «لَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَيَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ» (برقی، بی تا: ۱۹۳/۱؛ کلینی، ۱۳۶۷: ۱۳/۱)؛ خداوند هیچ پیامبر و رسولی را مبعوث نکرد مگر اینکه عقل را به کمال رسانید و عقل او از عقول همه افراد امتش برتر بود.

ولی از آنجا که عقل طبیعی ریشه در خلقت دارد، توسط خود فرد قابل کم و زیاد شدن نیست: «كُنَّا عِنْدَ الرَّضَاءِ ع فَتَذَاكَرْنَا الْعَقْلَ وَ الْأَدَبَ فَقَالَ يَا أَبَا هَاشِمٍ الْعَقْلُ حِبَاءٌ مِنَ اللَّهِ وَ الْأَدَبُ كُفَّةٌ فَمَنْ تَكَلَّفَ الْأَدَبَ قَدَرَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَكَلَّفَ الْعَقْلَ لَمْ يَزِدْ بِذَلِكَ إِلَّا جَهْلًا» (کلینی، ۱۳۶۷: ۲۳/۱)؛ در حضور حضرت رضاء ع درباره عقل و ادب گفت و گو می کردیم. امام فرمود: عقل عطایی از سوی خداست ولی ادب، با [تلاش و] زحمت به دست می آید، پس کسی که به زحمت خود را با ادب نشان دهد، به آن دست یابد؛ ولی کسی که به زحمت خود را عاقل جلوه دهد جز بر جهالت خود نیفزاید. و به همین جهت نیز مذاقه و سخت گیری در حساب رسی افراد در قیامت، به میزان قدرت و ضعف عقل خدادادی آنان است: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّمَا يَدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا» (برقی، بی تا: ۱۹۵/۱؛ کلینی، ۱۳۶۷: ۱۱/۱)؛ امام باقر ع فرمود: همانا خداوند در حساب رسی بندگان در روز قیامت به مقدار عقلی که در دنیا به آنان داده است مذاقه می کند.

دو. «عقل رها یافته از نفسانیات: قوه تشخیص حق و بصیرت». کاربرد متداولی از مفهوم «عقل» در روایات که ذهن فرد را از قید و بند و آلودگی امور نفسانی رها می سازد و او را به معنی واقعی، وارسته و آینده نگر می سازد تا سعادت ابدی خود را در حیات جاودانه اخروی، فدای منافع مادی و دنیوی نسازد:

«قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ قَالَ قُلْتُ فَاَلَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ فَقَالَ تِلْكَ النَّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ» (برقی، بی‌تا: ۱۹۵/۱؛ کلینی، ۱۳۶۷: ۱۱/۱)؛ به امام صادق علیه السلام عرض کردم: عقل چیست؟ فرمود: چیزی است که خدای رحمان با آن عبادت شود و بهشت به وسیله آن به دست آید. گفتم: پس آنچه در معاویه بود چیست؟ فرمود: آن، شیطنت است که شبیه به عقل می‌باشد؛ ولی عقل نیست.

بدیهی است مقصود از «عقل» در اینجا، با مقصود از آن در مورد پیشین متفاوت است؛ چه، عقل به مفهوم نخست را افرادی که در مسیر عبودیت الهی نیستند نیز دارا می‌باشند؛ چرا که شرط تکلیف است. این روایت به صراحت، شیطنت و زیرکی افراد بی‌تقوا را که نیروی ادراک خود را در مسیر ارضای تمایلات نفسانی و هوس‌های خود قرار می‌دهند، از نیروی «عقل» جدا می‌کند و همین جدایی، مقصود از عقل را در این گونه روایات مشخص می‌سازد.

فهم بهتر این قبیل روایات در گرو توجه به محتوای آیاتی همچون این آیه است: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ عَشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (جاثیه/ ۲۳)؛ «آیا آن کس را که هوسش را چون خدای خود گرفت و خدا از روی علم گمراهش کرد و بر گوش و دلش مهر نهاد و بر دیدگانش پرده افکند، دیده‌ای؟ اگر خدا هدایت نکند چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ چرا پند نمی‌گیرید؟»، براساس این آیه، سلب حس تشخیص و از کار افتادن ابزار شناخت در آدمی در این آیه معلول پیروی از هوس‌های سرکش معرفی شده است. مقصود از «مهر نهادن بر گوش و قلب» آن است که حق را نشنود و در آن تعقل نکند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۷۳/۱۸؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳: ۸۳/۱).

این مفهوم یا کاربرد برای «عقل»، نوعی بصیرت و ادراک و تشخیص درست از حق و حقیقت است که در تقابل کامل با هواپرستی و نفسانیات قرار می‌گیرد؛ نفسانیاتی که حتی به صورت ناخودآگاه می‌تواند در قدرت تشخیص فرد اخلاص ایجاد کند و باطل را حق ببیند و بدیهی است به هر مقدار که آدمی خود را از هوس‌ها و تعصب‌ها برهاند، پرده تاریک آن را از نور عقل خود بیشتر کنار زده است:

«إِنَارَةُ الْعَقْلِ مَكْسُوفٌ بِطُوعِ هَوَى * وَعَقْلٌ عَاصِي الْهَوَى يَزْدَادُ تَنْوِيرًا» (ابن هشام انصاری، ۱۴۰۴: ۵۱۲/۲)؛ نورافشانی عقل، در پرده اطاعت از هوا و هوس پنهان است؛ و عقلی که از هوس نافرمانی کند، بر نورافشانی خود بیفزاید.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَيْسَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ إِلَّا قِلَّةُ الْعَقْلِ... إِنَّ الْعَبْدَ يَرْفَعُ رَغْبَتَهُ إِلَى مَخْلُوقٍ فَلَوْ أَخْلَصَ نِيَّتَهُ لِلَّهِ لَأَتَاهُ الَّذِي يَرِيدُ فِي أَسْرَعِ مِنْ ذَلِكَ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۲۸/۱)؛ امام صادق عليه السلام فرمود: بین ایمان و کفر چیزی جز کم عقلی نیست؛ بنده، رغبت و نیازش را پیش مخلوق می‌برد در حالی که اگر نیت خود را برای خدا خالص می‌کرد، چیزی که به دنبالش بود خیلی سریع‌تر به او می‌رسید.

سه. «عقل اکتسابی: تجربه زندگی». نوعی پختگی و درایت و تدبیر که در اثر تجربیات زندگی در عرصه اقتصادی یا سیاسی یا اجتماعی به دست می‌آید و ضریب خطا و اشتباه فرد را کاهش می‌دهد. این کاربرد برای واژه «عقل»، بر خلاف کاربرد پیشین، قابل افزایش است و به هر اندازه‌ای که فرد از میدان عمل به دور باشد، «عقل اکتسابی» او نیز کمتر می‌شود.

برای نمونه: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: التَّجَارَةُ تَزِيدُ فِي الْعَقْلِ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۱۴۸/۵)؛ صدوق، ۱۴۰۴: ۱۹۲/۳)؛ امام صادق عليه السلام فرمود: تجارت به عقل می‌افزاید.

«قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام تَرَكَ التَّجَارَةَ مَذْهَبَةً لِلْعَقْلِ» (همان)؛ ترک تجارت از بین‌برنده عقل است.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: تَرَكَ التَّجَارَةَ يَنْقُصُ الْعَقْلَ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۱۴۸/۵)؛ ترک تجارت موجب نقصان عقل است.

«شَهِدْتُ مُعَاذَ بْنَ كَثِيرٍ وَقَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنِّي قَدْ أَيْسَرْتُ فَأَدْعُ التَّجَارَةَ فَقَالَ إِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ قَلَّ عَقْلُكَ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۱۴۸/۵)؛ معاذ بن کثیر را دیدم که به امام صادق عليه السلام گفت: من توانگر شدم و تجارت را رها کردم. امام فرمود: اگر تو این کار را انجام دهی عقلت کم می‌شود.

در روایتی نیز آمده است: «العقل عقْلان: عقل الطبع وعقل التجربة؛ وكلاهما يؤدِّي إلى المنفعة» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶/۷۵)؛ عقل دو گونه است: عقل طبیعی و عقل تجربی؛ و هر دو منتهی به کسب منفعت می‌شود. روشن است که روایت در مقام بیان حصر

نیست و از این رو، با «کاربردهای سه گانه» واژه عقل که در این نوشتار آمده منافاتی ندارد.

تمایز بین کاربرد اول و سوم واژه عقل، یکی از موارد موهم تعارض بین روایات باب عقل را که پیشتر بیان گردید روشن می‌سازد و نشان می‌دهد روایاتی که عقل را قابل کم و زیاد شدن می‌دانند با روایاتی که آن را منتفی اعلام می‌کنند تعارضی ندارند؛ «عقل طبیعی» و خدادادی فرد، غیر قابل افزایش و کاهش، و «عقل تجربه» قابل افزایش و کاهش است.

مقصود از «عقل» در روایات «نقصان عقول زنان»

حال باید دید مقصود از «عقل» در روایت محل بحث که «نقصان عقل» را به زنان نسبت داده چیست؟

تردیدی نیست که کاربرد دوم یادشده مقصود نمی‌باشد؛ یعنی آن معنا از «عقل» که آدمی را در مسیر عبودیت الهی قرار می‌دهد، هم در مردان و هم در زنان وجود دارد و در واقع، جنبه‌ای از تعقل و خرد انسانی است که خود فرد باید آن را به کارگیرد. به‌دیگر سخن، خالص کردن قوه تعقل از شائبه‌های نفسانی، در اختیار خود فرد است و از این جهت، تفاوت جنسیتی مطرح نمی‌باشد. وجود زنانی بزرگ با جایگاهی بسیار فرازمند همچون: مریم مقدس، آسیه همسر فرعون، خدیجه کبری علیها السلام و فاطمه زهرا علیها السلام که در قرآن و روایات از آنان به عظمت یادشده است، گواه روشنی بر این مدعا است.

در مورد کاربرد نخست نیز بی‌تردید زن و مرد در اصل دارا بودن «عقل» یکسان‌اند و روایات یادشده نیز بدون تمایز بین مرد و زن، «انسان» را واجد این نیرو دانسته‌اند. اما با توجه به اینکه عقل بدین معنا، به‌طور طبیعی و خدادادی قوت و ضعف دارد، طبعاً هم در بین مردان و هم در بین زنان، افرادی وجود دارند که از «کمال عقل» برخوردارند؛ تصریح روایات به کامل بودن عقل پیامبران، و نیز تصریح برخی روایات بر کمال عقل برخی از زنان: «من جُرِّبتُ بکمال عقل» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵۳/۱۰۰). گواه این مدعا است. اما با توجه به «قدرت و غلیان عواطف و احساسات» در «غالب زنان»، می‌توان گفت غلبه احساسات گاه بر نیروی عقل فائق می‌آید و آن را تحت تأثیر قرار

می‌دهد. در نتیجه، می‌توان «نقصان عقل» در سخن مذکور در نهج البلاغه را بدین معنا حمل کرد که زنان در عین برابری با مرد در نیروی عقل، نیروی احساسات در آنان، همچون مانعی در برابر حکم عقل قرار می‌گیرد.

با این حال، چنین می‌نماید که «عقل» در اینجا بیشتر کاربرد سوم را مد نظر دارد؛ یعنی زنان در بسیاری از جوامع و به‌ویژه در صدر اسلام به‌دلیل دوری نسبی از میدان معاملات و مخاصمات، و از صحنه سیاست و تجارت، تجربه کمتری نسبت به مردان دارند، از این رو، «عقل اکتسابی آنان به‌همین نسبت در مقایسه با مردان کمتر است. اینکه دوری زنان از عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، امری مطلوب است یا نامطلوب، و ناشی از طبیعت زن است یا نظام‌های بشری و فرهنگ و رسوم مردم، یا آمیزه‌ای از همه اینهاست، مبحثی دیگر است؛ اما در نتیجه به‌دست آمده یعنی نقصان عقل تجربی زنان تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

یکی از اندیشمندان معاصر در این‌باره می‌گوید: «یک احتمال [درباره عبارت «نواقص العقول»] این است که نظر امیرالمؤمنین علیه السلام به طبیعت زن نیست، بلکه ناظر به زنی است که تحت تأثیر فرهنگ ستم‌آلود تمام طول تاریخ، ناقص بار آمده است؛ فرهنگی که نسبت به زنان، همیشه توأم با ظلم و ستم بوده است. در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام زن در همه جوامع بشری، نه فقط در میان عرب‌ها، مظلوم بود. نه می‌گذاشتند درس بخواند، نه می‌گذاشتند در اجتماع وارد بشود و در مسائل سیاسی تبحر پیدا کند» (خامنه‌ای (مقام معظم رهبری)، بیانات در جلسه پرسش و پاسخ در مسجد ابوذر تهران، ۱۳۶۰/۴/۶).

به نظر می‌رسد اظهار نظرهای متعدد و متشتت درباره مقصود از عقل و نقصان آن، بیش از هر چیز، ناشی از بی‌توجهی به اصطلاح «عقل» و کاربردهای متعدد آن در روایات است؛ نظراتی که نیازی به بررسی آنها در این مجال نیست.

دو شاهد بر این مدعا وجود دارد که در ادامه بحث با تفصیلی فزون‌تر بدان می‌پردازیم: نخست: استشهد امام علیه السلام به برابری شهادت دو زن با شهادت یک مرد «در مسائل اقتصادی» و مانند آن، که با «نقصان تجربه» مرتبط است و نه «قوة استدلال»

عقل طبیعی، و دوم: پذیرفته شدن شهادت یک زن در «امور خاص زنان» که یک جهت آن، ممارست و تجربه بالای زن در این گونه امور است:

شهادت دو زن معادل شهادت یک مرد و ارتباط آن با «نقصان عقول زنان»

قرآن کریم شهادت دو زن را در دعاوی مالی معادل شهادت یک مرد قرار داده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايْتُمْ بَدِينِ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ... وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى﴾ (بقره/ ۲۸۲)؛ «ای اهل ایمان! چنانچه وامی به يك ديگر تا سر آمد معینی دادید، لازم است آن را بنویسید.... و دو شاهد از مردانتان را [بر این حق] شاهد بگیرید، و اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن را از میان شاهدانی که می‌پسندید شاهد بگیرید، تا اگر یکی از آن دو زن [واقعیت را] فراموش کرد، آن دیگری او را یادآوری کند».

این معادل‌سازی، چالش‌ها و شبهاتی را پیرامون تنقیص جایگاه زن و تبعیض جنسیتی در قرآن و علت ارزش پایین‌تر شهادت زن موجب شده است. از سوی دیگر، در خطبه پیش گفته از نهج البلاغه و روایات اهل سنت از پیامبر ﷺ در این باره، نقصان عقول زنان به بحث شهادت زن مرتبط شده است.

حال آیا مقصود از «عقل» در اینجا، همان «قوة استدلال» است؟ در حالی که به گفته برخی از محققان: باب شهادت اصولاً به عقل [به معنی قوة استدلال] ارتباطی ندارد؛ زیرا شهادت به معقول جایز نیست و اعتباری هم ندارد. شهادت به‌طور کلی در باب محسوسات است؛ یعنی آنچه را فرد دیده یا شنیده است بازگو کند نه آنکه استنباط و نظر خود را مبتنی بر استدلال و برهان بیان نماید! (مطهری، پایگاه جامع استاد شهید مرتضی مطهری، مباحث انتشار نیافته از استاد مطهری پیرامون مسائل اجتماعی زنان).

در مورد علت و فلسفه این حکم، مفسران نکاتی را بیان کرده‌اند که به اختصار چنین است:^۱

۱. درباره آراء مفسران در این موضوع نک: احمد رضا حسن خانی، «نگاهی به دیدگاه‌های مفسران در مورد

گواهی (شهادت) زنان در قرآن»، پژوهش‌های قرآنی، سال شانزدهم، شماره ۶۱، بهار ۱۳۸۹ش، ص ۲۰۶-۲۲۹.

یک. فلسفه و حکمت این حکم بر ما پوشیده است و رسیدن به این حقیقت، نه وظیفهٔ ماست و نه در توان ما! (نک: ابن عربی، بی‌تا: ۲۵۴/۱؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۴۴۷/۱).

دو. غالب زنان از مسائل اجتماعی و مالی دور بوده و اصولاً شأن زن، اشتغال به معاملات مالی و مانند آن نیست، از این رو، حافظهٔ زن در این گونه امور ضعیف‌تر از مرد می‌باشد، در حالی که در اموری مانند مسائل خانواده، حافظهٔ قوی‌تری دارد. طبع بشر- خواه زن یا مرد- نیز چنین است که در اموری که بدان اشتغال و در آن تمرکز دارد، قدرت یادآوری بیشتری داشته باشد. اشتغال برخی از زنان به مسائل اجتماعی و مالی به‌ویژه در سده‌های اخیر نیز منافاتی با مطلب یادشده ندارد، چه، قوانین اجتماعی ناظر به اکثریت افراد وضع می‌شود (نک: رشید رضا، ۱۴۱۴: به نقل از محمد عبده).

سه. غلبهٔ احساسات و عواطف در زن، و طبیعت نرم او، زمینهٔ تأثیرپذیری بیشتر او را فراهم می‌آورد و این، با خشکی و قاطعیت لازم برای شهادت در باب معاملات و عقود ناسازگار است (نک: قطب، ۱۴۱۲: ۳۳۶/۱؛ فضل الله، ۱۴۱۹: ۱۷۰/۵؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳: ۳۸۷/۲).

استاد مطهری در این باره می‌گوید:

«شهادت» بسان «قضاوت»، می‌تواند به شدت تحت تأثیر احساسات قرار گیرد. چه، انسان با شهادت دادن، زمینهٔ صدور حکم قضایی را به نفع کسی و علیه دیگری فراهم می‌کند. از طرفی، تردیدی وجود ندارد که زن نسبت به مرد، هم عواطف و احساسات بسیار قوی‌تری دارد و هم «سریع‌التأثر» است و احساسات درونی خود را به سرعت و شدت بیشتری بروز می‌دهد. حال ممکن است هنگام شهادت دادن، خواهش و التماس یا گریه و اضطراب فرد مقصر یا خانواده‌اش، زن را تحت تأثیر قرار دهد و روح او را منقلب سازد به‌گونه‌ای که حقیقت را به‌طور کامل در شهادت خود بیان نکند. این نه مربوط به ضعف عقل است و نه مربوط به ضعف ایمان و عدالت، بلکه مربوط به همین حالت احساسی بودن است. از این رو، به احتمال بسیار قوی علت عدم برابری گواهی زن و مرد برای این است که زن بیشتر از مرد متأثر می‌شود (مطهری، پایگاه جامع استاد شهید مرتضی مطهری، مباحث انتشار نیافته از استاد مطهری پیرامون مسائل اجتماعی زنان).

چهار. ضعف نسبی حافظه و قوه ضبط زن نسبت به مرد، نکته دیگری است که در این باره گفته شده است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۸۳/۲).

تحلیل و بررسی

در تحلیل این موضوع و دیدگاه‌ها، چند نکته یادکردنی است:

یک. در فقه اسلامی، شهادت زن حتی به صورت منفرد در برخی از موضوعات قابل قبول است. از جمله: شهادت بر ولادت فرزند و رضاع، و عیوب باطنی زن در ازدواج (کلینی، ۱۳۶۷: ۳۹۰/۷-۳۹۲؛ محقق حلی، ۱۴۰۹: ۱۲۶/۴؛ نجفی، ۱۳۶۷: ۳۴۴/۲۹ و ۱۷۰/۴۱). چنان که در محل بحث (امور مالی) نیز براساس فقه شیعه و برخی دیگر از فرق اسلامی، شهادت دو زن با ضمیمه سوگند، قابل قبول است (مغنیه، ۱۴۲۴: ۴۴۶/۱). بنابراین، چنین نیست که جنس زن از این جهت که زن است، مداخلیتی در پذیرش یا عدم پذیرش شهادت او داشته باشد. از این رو، برخی از اظهار نظرها در تفسیر آیه مورد بحث - همچون ادعای نقصان ذاتی زن - مردود است.

دو. عدم پذیرش شهادت زنان به صورت مستقل، در حقیقت «معافیت از تکلیف» می‌باشد نه «محرومیت از حق»! به دیگر سخن، ضمیمه ساختن شهادت زنان به شهادت مردان، نه تنها محرومیت از حقوق زنان نیست، بلکه نوعی حمایت از ایشان در راستای تبعات شهادت است (در این باره نک: معصومه سادات حسینی کله‌رودی، «مبنای محدودیت پذیرش شهادت زنان از دیدگاه کلامی و فقهی»، فصلنامه مقالات و بررسی‌ها، شماره ۸۲، زمستان ۱۳۸۵ ش، ص ۴۹-۶۲)، و بیان مسئله به شکلی که نوعی «تبعیض علیه زنان» را تداعی کند، نوعی مغالطه است!

سه. آیه شریفه خود علت لزوم شهادت دو زن را بیان فرموده است: «أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى». واژه «تَضِلَّ» از ریشه «ضل» در اصل به معنای «از بین رفتن و گم شدن» است. «صَلَّ اللَّبْنُ فِي الْمَاءِ» به معنی حل شدن و از بین رفتن شیر داخل آب است و به «حیوان گمشده»، «ضالّه» گفته می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳/۳۵۶؛ جوهری، ۱۴۰۷: ۱۴۰۷/۵) (۱۷۴۸).

گستره مفهومی این واژه به اندازه‌ای است که هر گونه عدول از مسیر درست را شامل می‌گردد؛ عمدی باشد یا سهوی، کم باشد یا زیاد، از این رو، از مراتب شدیدی همچون شرک و الحاد کافران، تا مراتب خفیفی همچون اشتباه سهوی پیامبران (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۵۰۹-۵۱۰). «صَلَّلْنَا فِي الْأَرْضِ» (سجده/۱۰)، نیز به معنی پنهان شدن در زمین می‌باشد (جوهری، ۱۴۰۷: ۱۷۴۸/۵).

براساس این مفهوم لغوی، در آیه محل بحث «تَضَلَّ» به قرینه «فَتَدَّكَّرَ»، بدین معنا است که به‌هنگام شهادت، اگر جزئیات واقعه از ذهن یکی از دو زن رفته بود، نفر دوم آن را یادآوری نماید. از بین رفتن جزئیات یا حتی اصل واقعه از ذهن، ممکن است به سبب فراموشی باشد یا بدین جهت که به سبب عدم علاقه‌مندی به موضوع یا عدم اشتغال و سروکار داشتن با آن، از ابتدا توجه و تمرکز لازم و به‌خاطر سپردن آن در حافظه وجود نداشته است.

با توجه به این مطلب، تحلیل دوم و سوم پیش گفته، منطقی و قابل توجه می‌نماید؛ یعنی لزوم تعدد شاهدان زن، به دو علت اصلی برمی‌گردد: نخست دور بودن غالب زنان از مسائل مالی و اقتصادی در جامعه و کم رغبتی غالبی به مخاصمات و مجادلات مردم در این عرصه، که به‌طور طبیعی، زمینه فراموشی و به‌خاطر نسیردن جزئیات وقایع را فراهم می‌آورد، و دوم: غلبه عواطف و احساسات در زن که ممکن است زمینه لغزش را فراهم آورد و حتی در ناخودآگاه فرد تأثیرگذار و فرد بدون اینکه بخواهد، صحنه را آن‌گونه ترسیم کند که «احساسات» او حکم می‌کند. تردیدی نیست که این هردو، در زنان عمومیت ندارد و در مقابل، در برخی مردان نیز وجود دارد، اما قانون به اقتضای اکثریت افراد وضع می‌شود، به‌ویژه در باب شهادت که جنبه حق الناس دارد و رعایت «احتیاط» در عدالت اولویت می‌یابد.

به‌نظر می‌رسد ظاهر آیه نیز با هر دو تحلیل سازگار است؛ گزینش عبارت «تَضَلَّ» به‌جای عبارت‌هایی همچون «تَسَى» ممکن است برای منحصر نکردن به عامل «فراموشی» و دربرگرفتن سایر عوامل همچون غلبه احساسات باشد؛ عواملی که همگی در گستره مفهوم لغوی «ضَلَّ» یعنی گم شدن و از بین رفتن داخل است.

با این حال، در خصوص تحلیل دوم، این پرسش قابل طرح است که دوری غالب زنان از فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی و کم رغبتی غالبی به پیچیدگی‌ها و مخاصمات مالی، - به دلیل قوای روحی، عقلی و فطری زن - آیا به ذات زن برمی‌گردد؟ یا محصول نظام‌های اجتماعی در طول تاریخ است که غالباً زن را از تحولات و تعاملات اجتماعی به دور نگه‌داشته و قرآن نیز این احکام را «ناظر به وضعیت موجود» بیان فرموده است؟ یا اینکه این وضعیت، مخصوص زنان عصر نزول قرآن بوده است تا بتوان احتمال «موقتی بودن» این حکم و تبعیت آن از «مقتضیات زمان» را مطرح ساخت؟ احتمال اخیر البته به دلایلی باطل است؛ از جمله آنکه ظاهر آیه، بیانگر حکمی همیشگی و دائمی است و هیچ دلیل و مدرکی بر موقتی بودن یا تبعیت آن از مقتضای شرایط زمانی و مکانی وجود ندارد و در صورت شک نیز، اصل بر «ثبات و دائمی بودن» است.

به‌ویژه با توجه به روایاتی مانند «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۵۸/۱)؛ حلال محمد ﷺ برای همیشه تا روز قیامت حلال است و حرام او نیز برای همیشه تا روز قیامت حرام، جز آن نیست و جز آن نخواهد آمد». به علاوه، در سده‌های بعدی نیز که تحولات اجتماعی قابل توجهی روی داد، نه در سخنان معصومان - در قرن دوم و سوم هجری - سخنی از تغییر این حکم وجود دارد و نه در سخنان فقیهان در طول تاریخ اسلامی.

چهار. اگر چه در خود آیه، سخن از «فراموشی و یادآوری» به میان آمده و نه «نقصان عقل» و مانند آن، اما در **نهج البلاغه** و منابع حدیثی دیگر چنان که گذشت، مسئله «تعدد شاهدان زن» با «نقصان عقل» مرتبط شده‌اند: «إِنَّ النِّسَاءَ... نَوَاقِصُ الْعُقُولِ... وَ أَمَّا نَقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ (مِنْهُنَّ) كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ» (سید رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۷۹)؛ به‌راستی زنان... در عقل ناقص‌اند... و نقصان عقل آنان [از آنجا مشخص است که] شهادت دو زن مانند شهادت یک مرد است.

این سخن، ممکن است تأییدی بر تحلیل سوم یادشده تلقی شود؛ بدین معنا که هرگاه «عقل» را در برابر «احساس» قرار دهیم، در مورد زنان، کفه ترازو به سمت

عواطف و احساسات سنگینی می‌کند، و در مورد مردان به سمت عقل و نقصان احساسات. همین غلیان عواطف و احساسی بودن نیز- چنان‌که بیان گردید- زمینه اشتباه و لغزش زن را در باب شهادت بیشتر می‌کند و ازاین‌رو، باید با شهادت زن دیگر تکمیل گردد. اما علت اصلی را باید در دوری نسبی زنان از میدان عمل در عرصه‌های اقتصادی و مالی جستجو کرد که تجربه کمتر زنان و «نقصان عقل تجربی» آنان را موجب گشته است و توضیحی برای آن پیشتر مطرح گردید.

ناگفته پیدا است حتی اگر «نقصان عقول زنان» را با عقل طبیعی نیز مرتبط سازیم، به‌نظر می‌رسد مقصود از آن، وجود مانعی بر سر راه قوت تعقل است که عبارت است از: غلیان احساسات، و این سخن امیرمؤمنان علیه السلام درباره زنان نیز، «توصیف» است و نه «توهین و تحقیر»! چه، نقصان و کمال عقل، ریشه در «خلقت» انسان دارد و فعل خداوند است و بدیهی است مخلوق را به سبب فعل خالق، تحقیر و توهین نمی‌کنند! آدمی - چه زن و چه مرد- در «بهترین ساختار» آفریده شده است: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ (تین/۴)؛ «به‌طور قطع ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال آفریدیم»، و خداوند به‌هنگام خلقت او، به خود آفرین گفته است: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ (مؤمنون / ۱۴)؛ «پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است».

در نتیجه، «نقصان عقل» زن و «نقصان عواطف» مرد، هر دو جزئی از نظام احسن در آفرینش انسان است و این «تفاوت»، بسان تفاوت اعضای بدن در لطافت و ضخامت، به‌سبب نقش و کارکردی است که هر کدام ایفا می‌کند؛ زن باید در جایگاه مادری و همسری، کانون عواطف و احساسات لطیف باشد و مرد باید در انجام وظایف اجتماعی و به‌ویژه در مخاصمات و مجادلات و نزاع‌ها، برخوردار از روحیه‌ای خشن‌تر و احساساتی کمتر تا حکم عقل را تحت تأثیر قرار ندهد.

بررسی سایر تحلیل‌ها

تحلیل نخست نمی‌تواند پاسخ قانع‌کننده‌ای به‌ویژه به نسل حاضر باشد که پیوسته به دنبال کشف و فهم راز و رمز و فلسفه احکام اسلامی هستند! برخلاف اشاعره که از

گذشته، بر «غیر معلل» بودن احکام شرعی تأکید داشته مجموعه احکام را غیر مبتنی بر مصالح و مفاسد دانسته‌اند، از نگاه عالمان شیعه، احکام تابع مصالح و مفاسد هستند و از این رو، با نگارش کتاب‌هایی همچون **علل الشرایع** (شیخ صدوق)، تلاش کرده‌اند از متن آموزه‌های دینی یا با تفکر و استدلال، به آنها دست یابند و آنها را تبیین نمایند. قرآن کریم در مواردی، به فلسفه احکام اشاره فرموده است (بقره / ۲۱۹؛ مائده / ۹۱). بدیهی است عمل به حکم شرعی، منوط به فهم فلسفه آن نیست و در صورتی که نتوانیم به‌علل و فلسفه حکمی دست یابیم، صرفاً در روی «تعبد» مأمور به عمل بدان هستیم که این، به‌طور غالب در «عبادات» تحقق پیدا می‌کند نه در احکام اجتماعی.

تحلیل چهارم: (ضعف نسبی حافظه زنان)، اگرچه گاه به تحقیقات علمی نیز مستند می‌شود،^۱ ولی در حدی نیست که اطمینان‌آور باشد.

یادکردنی است این احتمال که علت برابری شهادت دو زن با یک مرد، برابری «تقوا»ی دو زن با یک مرد یا معادل بودن «عدالت» دو زن با عدالت یک مرد باشد و استحکام بیشتر عدالت مرد را نسبت به زن نشان دهد، هیچ پایه و اساسی ندارد و با ناسازگار با متن آیه است. چه، عبارت «فَتَذَكَّرُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى» به روشنی نشان می‌دهد بحث بر سر قوت ضبط و حافظه است نه عدالت؛ زیرا «ذکر» نقطه مقابل «نسیان» (نک: فضل بن حسن طبرسی، ۶۸۳/۲)، است.

رابطه منع مشورت با زن با نقصان عقل در روایات

نیک روشن است که قرآن کریم در هیچ آیه‌ای مشورت با زن را نامطلوب بیان نکرده و از آن نهی نفرموده است. بلکه در دو آیه، تصریح و تأکید فرموده است که

۱. برخی از تحقیقات نشان می‌دهد زنان در حافظه فوری و کوتاه مدت از مردان برترند و مردان در حافظه غیر فوری برتری دارند (نک: جودیت هوپر و دیک ترسی، جهان شگفت انگیز مغز، ترجمه ابراهیم یزدی، ص ۳۷۶؛ به نقل از: صدیقه مصدق صدقی، «تفاوت حکم شهادت زن و مرد در فقه امامیه و فلسفه آن» فصلنامه فقه و مبانی حقوق، سال چهارم، ش ۱۲، ص ۸۷ و ۸۹).

مرد با همسر خود در امور خانوادگی و به‌طور خاص، مسائل مربوط به کودکشان مشورت کند و کارها را با مشورت یک‌دیگر انجام دهند:

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ... فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا﴾ (بقره/۲۳۳)؛ «و مادران باید فرزندانشان را دو سال کامل شیر دهند [این حکم] برای کسی است که می‌خواهد دوران شیرخوارگی [کودک] را تکمیل کند، تأمین خوراک و پوشاک مادران شیردهنده به‌طور شایسته و متعارف بر عهده پدر فرزند است... و اگر پدر و مادر بر اساس توافق و مشورتشان بخواهند کودک را [قبل از دو سال] از شیر بگیرند، گناهی بر آنان نیست».

﴿فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ أَتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَ إِنْ تَعَاَسَرْتُم فَسْتَرْضِعْ لَهُ أُخْرَى﴾ (طلاق/۶)؛ «اگر [پس از جدایی] کودک شما را شیر دادند اجرتشان را بدهید، و در میان خود [درباره فرزند] به نیکی و شایستگی مشورت کنید [تا به توافقی عادلانه برسید و در نتیجه به حق زن و شوهر و فرزند زبانی نرسد] و اگر [کارتان در این زمینه] با یک‌دیگر به‌سختی کشید [و نهایتاً به توافق نرسیدید] زنی دیگر کودک را [با هزینه پدر] شیر دهد».

«تَشَاوُرٍ» در آیه نخست و «أَتَمِرُوا بَيْنَكُمْ» در آیه دوم، لزوم یا دست‌کم مطلوبیت مشورت مرد با زن را نشان می‌دهد.

ضمن اینکه قرآن کریم مشورت را در کنار نماز و انفاق، از نشانه‌های جامعه‌ایمانی برشمرده است و می‌توان برداشت کرد همچنان که نماز و انفاق، اختصاص به مردان ندارد، مشورت نیز ویژه آنان نیست: ﴿وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (شورا/۳۸)؛ «و آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت کردند و نماز را برپا داشتند و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت است و از آنچه روزی آنان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند».

اما در برخی روایات، از مشورت با زنان نهی شده است: «لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ وَ لَا جَمَاعَةٌ... وَ لَا تُسْتَشَارُ» (صدوق، ۱۴۰۴: ۳۶۴/۴)؛ بر زنان نماز جمعه و جماعتی نیست... و با آنان مشورت نشود. روایت دیگری در این باره وجود دارد که می‌توان دلیل

این نهی را فهم کرد: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ إِلَّا مَنْ جَرَّبَتْ بِكَمَالِ عَقْلٍ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ يَجُزُّ إِلَى الْأَفْنِ وَ عَزْمُهُنَّ إِلَى وَهْنٍ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵۳/۱۰۰)؛ امیر مؤمنان عليه السلام فرمود: از مشورت با زنان پرهیز مگر زنی که به کمال عقل تجربه شده است. چرا که نظر آنان، به سستی می کشاند و تصمیم آنان به ضعف».

چنان که در روایاتی دیگر نیز از افراد و گروه‌هایی از زنان به سبب دارا بودن عقل و خرد، به شکل ستایش آمیزی یاد شده است (نک: محمد بن یعقوب کلینی، ۱۳۶۷: ۳۲۳/۵ و ۵۱۴).

بر این اساس، می توان چنین تحلیل کرد که از یک سو نهی از مشورت با زنان بدان جهت است که آنان غالباً از میدان عمل در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی به دور بوده‌اند و طبعاً «تجربه» کمتری در این امور دارند و از طرفی، «به طور غالب»، عواطف و احساسات آنان غلبه دارد و همین امر ممکن است انتخاب مسیر درست و تصمیم قاطع را تحت تأثیر قرار دهد. ولی زنانی که به کمال عقل تجربه شده‌اند، می توانند طرف مشورت قرار گیرند، و از سوی دیگر، مورد نهی نیز اختصاص به مسائل خاصی دارد که نیازمند تصمیماتی سخت و قاطع است؛ مسائلی که نباید متأثر از احساسات باشد، چرا که در ادامه روایت پیش گفته آمده است: «فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ يَجُزُّ إِلَى الْأَفْنِ وَ عَزْمُهُنَّ إِلَى وَهْنٍ»؛ چرا که نظر آنان، به سستی می کشاند و تصمیم آنان به ضعف. بدیهی است این تعلیل، دامنه مشورت نهی شده را «تضییق» می کند و آن را به مسائل نیازمند عزم جدی و قاطع منحصر می سازد، چنان که همین تعلیل، گستره زنانی را که نباید در این امور طرف مشورت قرار گیرند، مشخص می سازد. اما در امور خانوادگی و مسائلی که زنان از اطلاعات و آگاهی حتی بیشتری برخوردارند، طبعاً مشورت با آنان سودمند و مطلوب خواهد بود، چنان که نمونه این گونه موضوعات در آیات یاد شده تصریح شده است.

نتیجه گیری

یک. «عقل» در روایات به چند معنا به کار رفته است: یکی «عقل طبیعی: قوه تشخیص و ادراک»، عقل به این معنا، به طور طبیعی و خدادادی شدت و ضعف دارد،

ولی توسط خود فرد قابل کم و زیاد شدن نیست. دوم: «عقل رهایافته از نفسانیات: قوه تشخیص حق و بصیرت»، و سوم: «عقل اکتسابی: تجربه زندگی». این کاربرد برای واژه «عقل»، قابل افزایش است و به هر اندازه‌ای که فرد از میدان عمل به دور باشد، «عقل اکتسابی» او نیز کمتر می‌شود.

دو. مقصود از «عقل» در روایات محل بحث که «نقصان عقل» را به زنان نسبت داده است، بیشتر کاربرد سوم را مد نظر دارد؛ یعنی زنان در بسیاری از جوامع و به‌ویژه در صدر اسلام به دلیل دوری نسبی از صحنه سیاست و اقتصاد و اجتماع، تجربه کمتری نسبت به مردان دارند، از این رو، عقل اکتسابی آنان به همین نسبت در مقایسه با مردان کمتر است.

سه. دو شاهد بر این مدعا وجود دارد: نخست: استشهاد امام علیه السلام به برابری شهادت دو زن با شهادت یک مرد «در مسائل اقتصادی» و مانند آن، که با «نقصان تجربه» مرتبط است و نه «قوة استدلال» عقل طبیعی، و دوم: پذیرفته شدن شهادت یک زن در «امور خاص زنان» که یک جهت آن، ممارست و تجربه بالای زن در این گونه امور است.

چهار. نهی از مشورت با زنان بدان جهت است که از یک سو آنان غالباً از میدان عمل در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی به دور بوده‌اند و طبعاً «تجربه» کمتری در این امور دارند و از طرفی، «به‌طور غالب»، عواطف و احساسات آنان غلبه دارد و همین امر ممکن است انتخاب مسیر درست و تصمیم قاطع را تحت تأثیر قرار دهد. ولی زنانی که به کمال عقل تجربه شده‌اند، می‌توانند طرف مشورت قرار گیرند، و از سوی دیگر، مورد نهی نیز اختصاص به مسائل خاصی دارد که نیازمند تصمیماتی سخت و قاطع است.

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم، ترجمه: حسین انصاریان.
۲. ابن عربی، محمد بن عبدالله، احکام القرآن، بی‌جا، بی‌تا.
۳. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، تحقیق: عبد السلام محمد هارون، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ق.

۴. ابن قدامه، عبد الله، المغنی، بیروت، دار الكتاب العربی بی تا.
۵. ابن هشام انصاری، مغنی اللیبیب، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۶. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، تحقیق: سید جلال الدین حسینی، دار الکتب الاسلامیه، بی تا.
۷. تمیمی مغربی، ابی حنیفه نعمان بن محمد، دعائم الاسلام، تحقیق: آصف بن علی اصغر فیضی، دارالمعارف، ۱۳۸۳ق.
۸. پور مولا، سید محمد هاشم و افسر دیر، حسین، «معناشناسی عقل در روایات ان النساء نواقص العقول»، پژوهش نامه علوی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال پنجم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ش.
۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، تحقیق: احمد بن عبد الغفور عطار، چاپ چهارم، بیروت، دار الملايين للعلم، ۱۴۰۷ق.
۱۰. حسینی کله رودی، معصومه سادات، «تفاوت حکم شهادت زن و مرد در فقه امامیه و فلسفه آن»، مقالات و بررسی ها، ش ۸۲، ۱۳۸۶ش.
۱۱. حسینیان قمی، مهدی، دفاع از حدیث ۲، علوم حدیث، شماره ۳، ۱۳۷۶ش.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، نشر الكتاب، ۱۴۰۴ق.
۱۳. رشید رضا، محمد، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۴ق.
۱۴. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ترجمه و شرح: سید علی نقی فیض الاسلام، ۱۵. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لایحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۱۶. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ق.
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۱۸. فضل الله، محمد حسین، من وحی القرآن، چاپ دوم، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر،

۱۴۱۹ق.

۱۹. قطب، سیدابراهیم حسین، فی ظلال القرآن، بیروت، دارالشروق، ۱۴۱۲ق.
۲۰. قمشیان، مهدی، «بررسی روایات نقصان عقل زنان و تطبیق با روایت متخالف این معنا در بستر مطالعات جنسیت»، مطالعات راهبردی زنان سال هجدهم زمستان ۱۳۹۴ شماره ۷۰.
۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، چاپ سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ش.
۲۲. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، چاپ سوم، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۲۳. محقق حلی، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام، تحقیق: سید صادق شیرازی، چاپ دوم، تهران، انتشارات استقلال، ۱۴۰۹ق.
۲۴. مصدق صدقی، صدیقه، «تفاوت حکم شهادت زن و مرد در فقه امامیه و فلسفه آن»، پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، ش ۱۲، ۱۳۸۷ش.
۲۵. مغنیه، محمدجواد، التفسیر الکاشف، چاپ اول، تهران، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۲۴ق.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، چاپ شانزدهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳ش.
۲۷. مهریزی، مهدی، تأملی در احادیث نقصان عقل زنان، علوم حدیث، شماره ۴، ۱۳۷۶ش.
۲۸. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تحقیق: عباس قوچانی، چاپ سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ش.
۲۹. نسائی، احمد بن شعیب، سنن النسائی، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸ق.